

کتابخانه تخصصی
تاریخ اسلام ایران
۱۳۴۶



فروش سهام کارخانجات دولتی بعنوان پشتوانه اصلاحات ارضی



ایجاد سپاه بهداشت



نوسازی در مراکز کشور





فی شدن جنگلها و مراتع



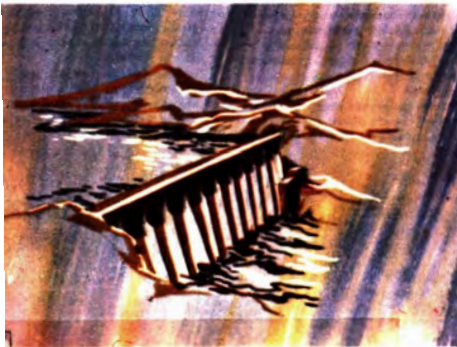
انفاه رژیم ارباب و زمین



ایجاد سپاه دانش



اصلاح قانون انتخابات



فی کردن آبهای سراسر کشور



تشکیل نهادهای انصاف

بنام یزدان

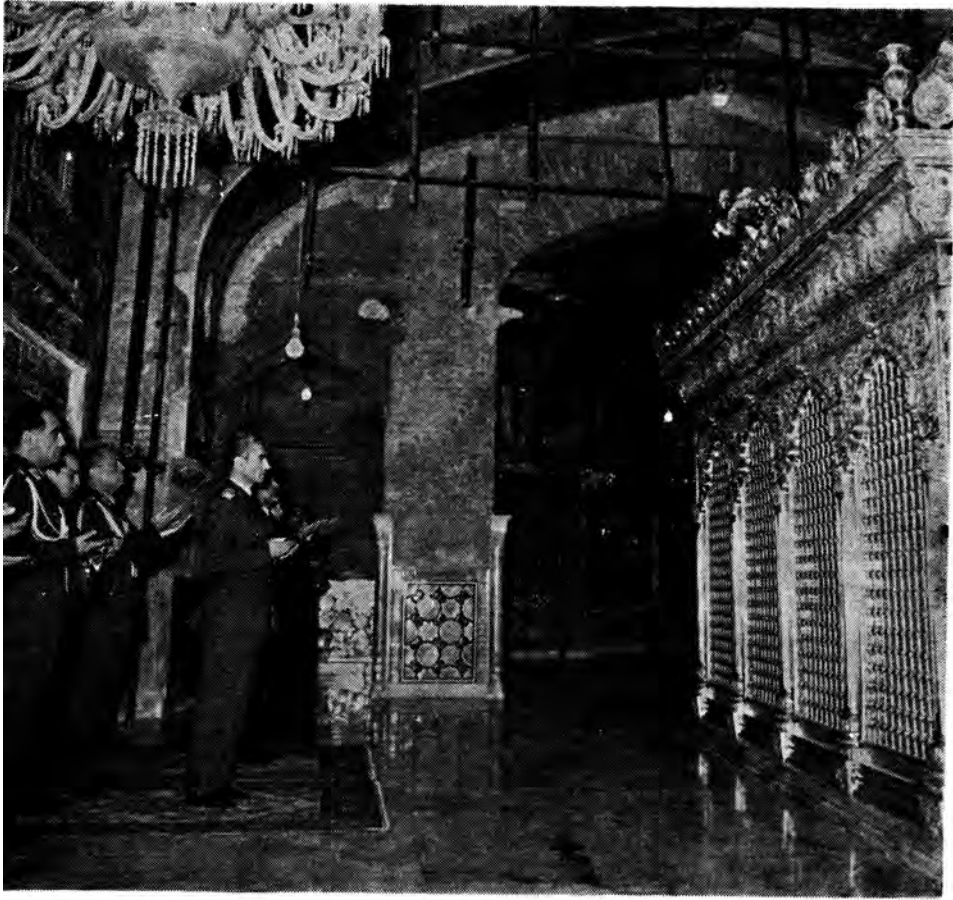
حماسه ملی تاجگذاری

اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر

محمد رضا شاه پهلوی خلداله ملکه

اثر طبع سید علی دعوتی کارمند بازنشسته اوقاف قم

چهارم آبان ماه ۱۳۴۶



کتابخانه تخصصی
سازمان اسناد و کتابخانه ملی
۱۳۷۲

بنام یزدان

شهنشه بنائی پی افکند سخت
گل نهضتی خالی از هر پلشت
پیا نهضتی کرد سخت و متین

بتأیید یزدان و نیروی بخت
شهنشه پی افکند و دهقان سرشت
بتدبیر و فرهنگ و رأی رزین

کنگره دهقان

بروز نه و ده از این ماه بود
بطهران شد و کنگره بر کشود
زهر گوشه کشور آمد فرا
کله گوش دهقان رسیدی بماء
جوان شد ز نو کشور اردشیر
نشاید که این راز ماند نهفت
مرا بوده از کودکی فکر این
درآید شود راحت از چون و چند
چرا دیگری دسترنجش برد
برد حاصلش را بجبر و غرور
شده بستر مالکان از حریر
شود مالک ملک و گردد دبیر
بسی رنج برد و غم و درد خورد
شب و روز شه شد بدنبال کار

سال چهل يك بدبمء بود
که دهقان بجنبید و نهضت نمود
نمایندگان از ده و روستا
یکی انجمن شد ز دهقان و شاه
ز رأی شهنشاه و دهقان پسر
شهنشه بددهقان آزاده گفت
بآزادی مردم ده نشین
که باید رعیت از این قید و بند
رعیت که هر روزه زحمت کشد
رعیت فقیر است و مالک بزور
ز رنج کشاورز و دهقان پسر
رسیده است روزی که مرد فقیر
بدینکار از پیش شه فکر کرد
چه شد کار این کنگره برگزار



تقسیم املاک شاه

بملت پدر بود و دلسوز گشت
شاه اول قدم را نهادی براه
بفرمود تقسیم کردند زود
ندیدی چنین روز الا بخواب
که سرور نماید چنین رهبری
ولی بر دل سنگ مالک چه سود
که مالک بجوید از آن راه خویش

شهنشه مقدم ره آموز گشت
به بیست و نهم سال در مهر ماه
ز املاک خود هرچه در دست بود
رعیت بشد صاحب ملک و آب
چنین است رسم و ره سروری
ره آموز گردید و ره را نمود
ره دیگری شاه آورد پیش

تقسیم املاک دولت

که تقسیم املاک دولت نمود
ز آبادی و کشت و رود آب نهر
تأسی نمودند بی شک و ظن
پسی محکم مالکان را بکنند

بدیماه سال سی و چار بود
چه شد خالصجات تقسیم و بهر
بافکار و افعال شاه یکدو تن
چو شه گشت مأیوس طرحی فکند

تقسیم املاک مالکان

بفرمان شاه نزد او شد دیر
که فرمان شاه بود بر عدل و داد
باین طرح کنکاشی از نو کنند
نخواهید آسوده یکشب بگناه
که در کار دهقان شود سرفراز
سرخود نهادی بخاک درش
بپاشید تخمی و آمد بیار
نپاشیده تخمی چنین به از او
بمقصد رسید و بفرمود راز

بسال سی و نه بخرداد و تیر
بتقسیم املاک فرمان بداد
بفرمود قانون بمجلس برند
در این باره اندیشه ها کرد شاه
بدرگاه حق کرد راز و نیاز
بأخلاص خاضع شدی دربرش
خدا یار او شد بهنگام کار
بپاشید تخمی که کس پیش از او
پس از فکرهای بلند و دراز

منشور ششگانه

بطفری همان را که دهقان سرشت
همای سعادت ز نو بردمید
همان طرح و فرمان شاهانه را

بروزش از ماه بهمن نوشت
بسال چهل یک چو بهمن رسید
در این روز منشور ششگانه را



رفرالددم

که دردل همی نیت خیر داشت
بدادند رأی و شدندی گواه
در اجرای آن هیچ مانع ندیدید
که شه طرح نو را موشح نمود
رعیت بشد صاحب باغ و دشت
پی محکم ظلم ویران بشد
پی کار خود شد زسختی پرست
کشاید زهر کار دهقان گره
نماند تهی دست و بی برگه و بار

بآراء و افکار ملت گذاشت
بملت چه شد عرضه فرمان شاه
بتصویب ملت چو طرحش رسید
ببأسفند سال چهل و سه بود
چه این طرح از رأی ملت گذشت
چو اصلاح ارضی در ایران بشد
از اینپس رعیت بپراحت نشست
بفرمود تا بانگه عمران ده
که نا مرد دهقان بهنگام کار

نطق تاریخی شاه

که دهقان از اینپس نبایست خفت
بآبادی ملک کوشش کنند
که امر زراعت بود جزء دین
زراعت بدی کار برزگران
همان بهترین کار کشت است و زرع
به از او نباشد کسی بیگمان
در اجرای قانون پی داد شد
دو عامل مخالف شدندی شدید

در آن نطق تاریخی خویش گفت
شب و روز باید که جدویش کنند
بزند و اوستا بفرموده این
مقدس ترین کار پیشینیان
بآئین اسلام و دستور شرع
عزیز است زارع بهر دو جهان
چوشه فارغ از کار و آزاد شد
از این نهضت و انقلاب سفید

عامل ارتجاع سیاه

بکوشیده بودند در تاپ و تب
که باسوء ظن دیده دوزد بماء
بگفتا که اینست رأی حقیر
خلاف شریعت بود کج مرو
بجنبید توده علم بر گرفت
ببستند بازار و شد شور و شر
بشیراز آن غائله بر شدی
بسر کوی مالکان دفع شد
بهر کار بسادا خدایش معین

دو عامل بازار شه روز و شب
یکی عامل ارتجاع سیاه
بدلجوئی از مالکان کبیر
همی دان که این طرح و آئین نو
از اینجا بسی فتنه ها سر گرفت
بطهران و مشهد ز قم شد خیر
بدستور بیگانگان و خودی
بآسانی آن غائله رفع شد
بهشیاری شاه صد آفرین

عامل سرخ مخرب

نشد غافل از شه کمینش نشست
که با سال سه و چهل شد قرین
ز عمال مزدور شر و فساد
خدا داد شه را ز آفت پناه
همان شاعر طوس پیر کهن
ندانم چه ای هر چه هستی توئی
نگهدار او گاه و بیگاه باش
شه از این قضیه سلامت برست
نشد رنجه از اینهمه گیرو دار
نخواهید و کوشید و بیدار کرد

ولسی عامل شرح مزدور پست
بیست و یکم از مه فرودین
یکی مرد بد گوهر بد نهاد
مسلل گرفت و هدف کرد شاه
بگفتار سلطان شعر و سخن
پناه بلندی و پستی توئی
خدایا نگهدار این شاه باش
خدا یاریش کرد و دشمن شکست
چو شه گشت پیروزمند و سوار
نشد خسته و یکسره کار کرد

انقلاب سفید

چو کاهه بنهضت علم بر گرفت
شهنشاه گردید و داد این نوید
کشاورز آزاد با مرز شد
برابر شده هم برادر شدند
شود عید مالک کنند بندگی
بکیتی دوان از یک اندیشه‌اند
بدست کشاورز افتد بکار
که شاه جوان رأی فرموده بود
که بارش رعیت خوردسال و مه
بنا کرد شالوده‌های گران
بسال چهل دو بشد در زمان
کند قرض و گیرد کمک نو بنو

بعقل و درایت قلم بر گرفت
علمدار این انقلاب سفید
رعیت از این پس کشاورز شد
کشاورز و مالک برابر شدند
رعیت نشاید که در زندگی
که هر دو ز یک اصل و یک ریشه‌اند
شهنشه بفرمود تا کشتزار
زمانه چنین اقتضا کرده بود
نهالی برومند بنشانده شه
چو فارغ بشد شاه از مالکان
بنام تعاون دو صد سازمان
که دهقان بهنگام کشت و درو

ملی شدن جنگل

که جنگل شود ملی از کوه و دشت
ز ملت بود نی ز آن کسی است
که جنگل مصون ماند از کند و سوز
کزین طرح شد کار گسر ارجمند
که کار است سرمایه اعتبار

بسال چهل یک بیهمن گذشت
بهر جا که جنگل و یا مرتعی است
سپردند جنگل بدهبان روز
پس از این یکی طرح دیگر فکند
توجه بفرمود بر اصل کار

شريك خودش كار گر را بسود
بكوشش بيافزوده و عهد كرد
شريك غم و رنجش اندر شود
بكار مهمتر شتابان گرفت

بفرمان شه كارفرما نمود
مرفه چه شد كارگر جهد كرد
كه با كار فرما برادر شود
چه اين كار شه زود سامان گرفت

تساوی حقوق زنان

تساوی حقوق زنان شد ز شاه
در اينكار بس خون دلها كه خورد
زنانرا برابسر بمردان كنند
نبايد از اينكار كرد اجتناب
نماينده گردند چون ديكران
بهر جا چو مردان بود بهره مند
بمعنی و ظاهر عيان شد شهود
چنين بسود چاره دگر ره نبود

باسفندمه روز هشتم ز ماه
بآزادی بانوان سعی كرد
بفرمود اصلاح قانون كنند
شوند انتخاب و كنند انتخاب
بمجلس بيايند از بانوان
از اينپس زن آزاد باشد ز بند
اثرها از اينكار آمد وجود
اگر شه باينكار هم نمود

سپاه دانش

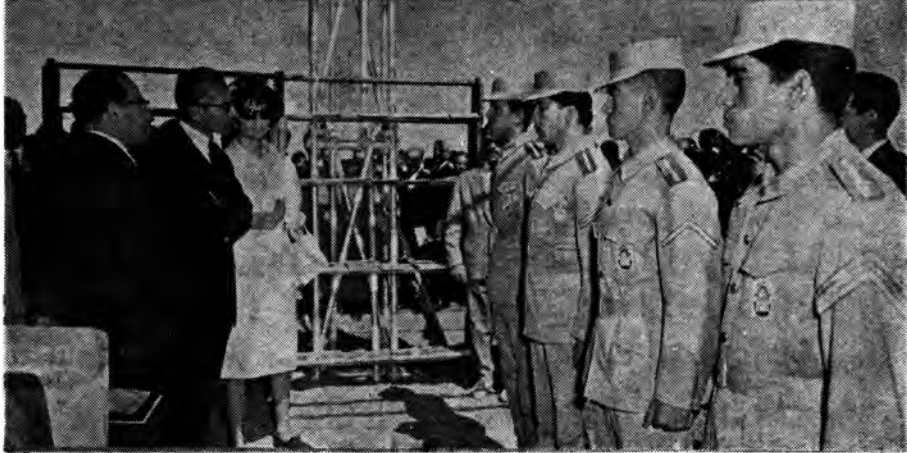
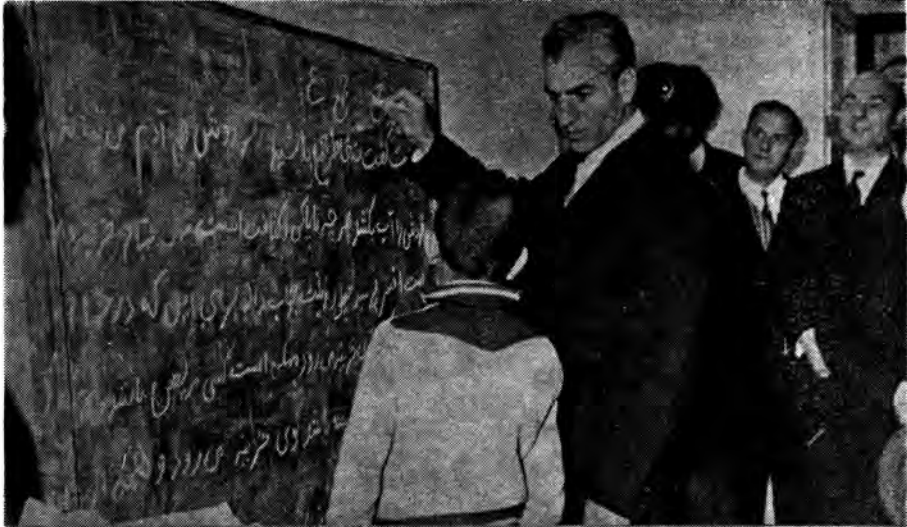
يكي فكر بكري شد از شه عيان
مجهز بسدانش بيامد ز ره
مهيای خدمت باين آب و خاك
پوشيده دارند آمادگی
سپیدی در آمد سپاهی برقت
گرفتند آموزش را يگان
كه شه طرح آنرا بخاطر نكاشت
از اين پيش بوده چنين درجهان

سال بهل يك چهار آبان
سپاهی دانش بفرمان شه
ديران و امورگان پاك
لباس سپاهی بتن جملگی
بهر روستائی سپاهی چو رفت
بفرمان شه روستا زادگان
سپاهی چنين كس بخاطر نداشت
بتاريخ گشتم كه حويم نشان

پيغمبر اسلام

باسحاب خود گفته رازی چنين
كه تاوان ندارد دهد برامير
بده طفل آموزد او علم و هوش
رهائيش از بند بايد دهد
كه اينكار او كار پيغمبري است

بديدم كه پيغمبر راستين
كه شرط رهائی هر آن اسير
ببايست آن مرد بی برگه و نوش
چو آموزش او پيايان رسيد
يقينم كه الهام شه از نبی است



کمر بهر پیکار با جهل بست
جهانی باینکار دعوت بکرد
بدنیا پیامی در این باره داد
که باند او را مدد کار و یار
درخت جهالت ز بن برکنیم
ببایست با جهل کردن جهاد
علمدار گردید بر این سپاه

چراغی فروزان گرفد او بدست
باینکار تنها قناعت نکرد
قدم را ز ایران فراتر نهاد
رشاهان گیتی بشد خواستار
بفرمود خواهم که باهم شویم
که جهل است سرمایه هر فساد
پذیرش نمودند گفتار شاه

مبارزه جهانی با بیسوادی

ز نوشد دگر کوشی و کشی
ز آموزش و پرورش رهبری
در آن انجمن شد ز هر درس سخن
شهنشاه نطقی در آغاز کرد
بهرجا که باشد شود عقل کور
و گرنه فزاید بشاخ و تنش
که گردد مبارز بجهل بشر
جهان را باینکار شائق شویم
بکاهیم و کوشیم در رفع تنگه
ویا بیخبر از جهان کاهلی است
بیابد ز خواندن نوشتن مراد
شنیدند از شاه در انجمن
بگفتند یکدل همین است راه
نمودند تصویب قانون آن
بپیکار با جهل کوشش فزود
سپاهی دگر تازه آمد ز راه

بسال چهار و جهل ماه شش
نماینده آمد ز هر کشوری
بطهران شدند بشد انجمن
نخستین کسیکه سخن ساز کرد
بفرمود نادانی و جهل و زور
ببایست کندن ز بیخ و بنش
همی خواهم از انجمن این اثر
کشاکش نمائیم و فائق شویم
بمقدار محدود از خرج جنگ
بکوشیم تا هرکجا جاهلی است
شود جاهد از بهر اخذ سواد
بزرگان علم و هنر کاین سخن
پسندیده آمد بدل فکر شاه
نوشتند و دادند شرح و بیان
یونسکو از اینکار تحسین نمود
چو اینکار پیکار شد روبراه

سپاه بهداشت

بفرمان شه شد بخدمت روان

سپاهی بهداشت چون دیگران



بهر گوشه از روستاها شدند
بعد کار بهداشت در روستا
مریض فقیری که در روستا
کنون دکترش با دوا بیخبر
همه ده نشینان از این موهبت
سپاهی بهداشت چون شد بکار

که آماده از بهر خدمت بدند
فراوان و مجانی و با دوا
زیی داروئی مرد هرشب بجا
بروئی گشاده در آید ز در
بِراحت بخوابند در عافیت
سپاهی دگر شد بمرکب سوار

سپاه ترویج و آبادانی

سپاهی باآبادی کشت و زرع
مهندس بکار زراعت همه
باآبادی ملك و آب و زمین
کمکها نمودند از این ره بکشت
طریق زراعت دگرگونه شد
زراعت باسلوب و فن جدید
شهنشه شب و روز در فکر بود

پدید آمد از بهر ترویج زرع
همیها برای هدایت همه
بمیرند و گویند راهست این
که زارع چنین کشت هرگز نکشت
ره و رسم دیرینه واژونه شد
در ایران ز افکار شه شد پدید
همه فکر او تازه و بکر بود

خانه انصاف

بیست و یکم روز از مهر ماه
که انصافخانه بهر روستا
بامر شهنشاه در هر دهی
نشستند در گرد هم داوران
که گر اختلافات جزئی بود
در آنجا شود حل و فصل و تمام
از اینکار زارع بسی سود برد

بسال چهل چار فرمود شاه
بود لازم و کرد باید بیا
بشد از عدالت گشوده رهی
نمودند تصویب قانون آن
ببایسد بانصافخانه رود
نباید خصومت پذیرد دوام
که شه کار مردم بمردم سپرد

دکترین شاه

چو منشور نه گانه انجام یافت
همه کار شه دان ز فرخ سروش
یقین دان که شه فره ایزدی است
بایران چراغ فروزنده ایست
از این طرح نو انقلاب سفید

تو دکترین شه اتمام یافت
که هر کار او هست با فر و هوش
از او دور افکار اهریمنی است
همان آریا مهر رخشنده ایست
دو صد سال ملت جلوتر دوید

صنعت ذوب آهن

بأنواع و اقسام و سبك جديد
شب و روز همت كه تا ره گشود
كه هست اصفهان نصف ملك جهان
كه دريائي آمد پس آن وجود
بشد زنده ز آن مرتع و كشتزار
بجا همچو كوهي گرفته قرار
كه گردن فرازد بمهر و بماه
بگيتي بود سده پنجمين

بسی واحد صنعتی شد پدید
پسی صنعت ذوب آهن نمود
بفرمود نصبش کنند اصفهان
بسی سده بستند بر شط و رود
چو شد بسته سدی بهر رود بار
همه سده ها محکم و استوار
بذ رود سدی بنا کرد شاه
بود اولین سد ایران زمین

موقوفات شاه

پل و مسجد و راه آباد کرد
بسی وقف کرده بآمال خویش
دبستان و درمانگهی چند داد
بنا کرد دانشکده ها گران
پسی درد و درمان بجوید دوا
بهمه سایگان بست پیمان و عهد
بملت گشود او در از معدلت
بامید گنج این همه رنج دید
همه سنبش شد یکی بر هزار
حماسه سرایند و از بر کنند
بهر کار او مشکلی چند بود
سر انجام گردید پیروزمند
هم از داخل و خارج کشورش
بگردید انجام و بهره بداد
بجای ستم عدل بنیاد گشت
گذشت و خدا داد او را پناه
كه شه مهربان بود ویزدان پرست

بناهای خیریه بنیاد کرد
بخیرات باقی ز اموال خویش
بهر شهر بنیاد نیکو نهاد
بشیراز و تبریز و در اصفهان
بهر فرصتی در زمین و هوا
پی اعتلای وطن کرد جهد
در این بیست و شش سال از سلطنت
بسی رنج برد و بسی رنج دید
همه کشته اش سنبل آورد بار
بآینده افسانه ها سر کنند
كه هر کار شه کار ساده نبود
بنأیید یزدان و بخت بلند
از آن پس كه آسوده شد خاطرش
همه کارهایش بوفق مراد
خرابی بهر جا بد آباد گشت
چهل هشتمین سال از عمر شاه
همای سعادت بفرقت نشست

مجلس مؤسسان و تعیین نیابت سلطنت

نمایندگان مؤسس ز ره

بسال چهل و شش بمرداد مه

رسیدند و مجلس بیاراستند
بدادند تغیر متن سه اصل
نیابت بشه بانوی شه پرست
باینکار تبریک ها گفته شد
پس از این روز چهار آبان
که آیند و در جشن شرکت کنند

باصلاح سه اصل برخواستند
نمودند پیوند اصلی اصل
بدادند و بر کرسی زر نشست
بسی نکته ها مثل در سفته شد
نمودند دعوت ز خرد و کلان
شکوهی باین جشن ملی دهند

تاجگذاری شاهنشاه و تعیین ولیعهد

شاه آمد بباغ گلستان سرای
نشست از بر تخت در بارگاه
نخستین خدا را نیایش نمود
بسر بر نهاد آن کلاه مهی
چو بر تخت طاوس شه بر نشست
بپهلوی شه بانوی بانوان
بزرگان ببردند بر او نماز
چه شه تاج و افسر بر سر نهاد
چنین بوده رسم و ره باستان
که چون شاه افسر بر سر بر نهاد
خدایا مبارک بکن افسرش
ولیمهد و شه بانوی مهربان
بفرموده پیر استاد فن
برومند باد آن همایون درخت

بتالار آئینه فرمود جای
که زبینه باشد باو دستگاه
کتابش بیوسید و سر را بسود
همان افسر و تاج شاهنشهی
عصای مرصع گرفتی بدست
نشست از بر تخت چون خسروان
شدندی ز دیدار او سر فرار
پسر را ولیمهدی خویش داد
بتاریخ دیدم من این داستان
پسر را ولیمهدی از خود دهد
همیشه بود لطف تو رهبرش
بدار از گزند زمان در امان
که در شاهنامه سرود این سخن
که در سایه آن توان برد رخت

(بنام یزدان)

سرودم من این داستان بلند
که داعی سرود است این داستان
نه تعریف کردم نه تمجید شاه
ولی آنچه گفتم یکی از هزار
هر آنکس که خواند کند اعتراف

مگر تا رسد بر شه ارجمند
که گویند و خوانند پیرو جوان
حقیقت سرودم که بودم گواه
نگفتم در این نامه شاهسوار
که هر چه سرودم نباشد گراف